

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۰۴ می ۲۰۱۷

سند رسوائی اتحاد چند انسان بی پرنسیب!

قسمت دوم

به من بگو برای چه شخصی احترام قائلی، تا بدانم چه گونه انسانی هستی، چه این به من نشان میدهد که چه تصویری در باره انسانیت داری و خود نشان آن هستی که چگونه انسانی بشوی. کارلایل

در قسمت اول این مقاله بیشتر روی مطالبی تمرکز صورت گرفت، که کلاً مطالب منتشره در خود مقاله "هاشم سدید منتر شده دیو طلسم ایران..." نبودند. در این قسمت، اما به شکل مختص به مطالبی که در خود مقاله یاد شده درج است و واقعاً ضروری پنداشته شده اند، به قدر ضرورت پرداخته می شود:

۱- اگر از چند انسان صاحب نظر و اندیشمند سوال شود، که بهترین و آسان ترین راه برای شناخت مجموع افکار و عواطف و ویژگی های مختص یک انسان چیست؟ یکی از آن میان، که صاحب مطالعه و تجربه زیاد در زندگی باشد و شناخت دقیق تر از انسان ها دارد، بدون تردید به آنچه «توماس کارلایل» فیلسوف، نویسنده، ریاضی دان، تاریخ نگار و زبان شناس سکاتلندی گفته بود اشاره خواهد کرد و خواهد گفت:

«برای شناخت بهتر انسان ها بهترین کار این است، که به دوستان شان نگاه کنید. هیچ انسانی با کسانی که گفتار و رفتار، خلق و خوی، عادت و خصلت و پسند و ناپسند شان مورد تأیید و طرف علاقه اش نباشد، همساز و همراز و همواز نمی شود. اگر دوستان کسی مرتجع باشند، آن فرد خواهی نخواهی مرتجع است. اگر با انقلابیون همراه و همگام شود و نشست و برخاست کند، یک انقلابی است. اگر به هنرمندان نشست و برخاست دارد، به هنر علاقه و دلچسپی دارد یا خود هنرمند است و... رفیق دزد و آدم ربا، به ندرت اتفاق می افتد، که دزد و آدم ربا نباشد!

"مسعود فارانی" با که سروکار دارد؟ با "هاشمیان"! و "هاشمیان" با چگونه انسان هائی سروکار دارد؟ با طالب، که هم نوستیز است و هم واپسگرا. با طالب، که بدون تفکیک، و با تعبیری که خود از دین و قرآن دارد بی گناه و با گناه را در جاده و بازار و مندوی و پارک و مسجد و شفاخانه و محفل عروسی و هر جائی دیگر، جا هائی که طفل و زن و بیمار و سالخورده و حامل و تبنگ فروش و مزدورکار و هوتلی و قصاب و نرس و داکتر و معلم و متعلم و ده ها انسان دیگر، بی خیر از هر چیز، حین خرید، در درون سرویس، در راه مکتب، سر قبرستان، در درون شفاخانه و در اثنای نماز و عبادت و... با انتحار صد ها انسان را به فجیع ترین شکل به قتل می رساند و مجروح و

معیوب می کند. طالبی که یکی - دو ماه قبل به یک شفاخانه حمله کرد و چندین داکتر و نرس را با ده ها انسان مریض کشت و دو سه هفته قبل، مانند صلیبیان، که در مسجد اقصی از کشته پشته ساختند، به مسجد، جای عبادت، خانه خدا و یکی از مقدس ترین اماکن برای مسلمانان حمله کرد و صد ها مسلمان در حال نماز را کشت و زخمی نمود.

"مسعود فارانی" به من نسبت "در راه مانده" را می دهد. به او باید گفت: ای بدبخت مفلوک بی چاره! پرده از روی عقلت بردار و چشمانت را باز کن! در راه مانده ها معمولاً کسانی هستند، که با صاحبان اندیشه های ارتجاعی و فرسوده انس دارند و با آن ها رفیق، مصاحب و معاشراند؛ و موانست و مؤالفت با آدم کشان قرون وسطائی دارند. کسانی که علاقه مند تحول و تغییر هستند و با گردش روزگار قدم به قدم پیش می روند، پیوسته در حرکت هستند و با هر چه مرتجع و فرسوده مغز و جابر و ستمگر و مکتر و متفرعن و جنایت کار است، مخالف و ناموافق می باشند، نمی توانند در راه مانده باشند؛ زیرا سکون و درجزدگی و مطلق گرایی امری است خلاف قوانین دینامیسم، یعنی پویائی و حرکت!

عکس این انسان ها، کسانی هستند، که ضد تحول و دگرگونی، خواه سیاسی باشد خواه اجتماعی و فرهنگی می باشند. شاخص درجا ماندگان، اعتقاد و دلبستگی به باور های کهنه و تاریخ زده است، نه باور های نو به نو و تازه به تازه، که حاصل تجربه و علم و عقل پوینده و رونده بشر می باشد!

کسانی که به پشتیبانی فیلسوفان و دانشمندان و خردمندان و فرهیختگان بر می خیزند و آن ها را بر دین باوران و فقهای ناپارسا و خودپسند و جبار و قهار و جنگ طلب و قاتل و خونریز ارجحیت می دهند، در راه ماندگان نیستند. در راه ماندگان کسانی اند، که دل به پیر و مراد و سید و ملا و تعویذ و دم و دعا و جن و پری می بندند، مانع درس و تعلیم و رشد ترقی و آزادی دیگران می شوند و در تلاش اند تا جامعه را به سبک مردمان بدوی و دشت و بیابان در آورده اداره کنند و "هان" شان هان باشد و "نی" شان نی و انسان ها را با چوب و دره و کیبل، اگر نشد با سلاح و از راه سوزاندن، گردن زدن و به دار آویختن به راهی که خود صحیح می دانند و می خواهند هدایت کنند. طالب موجودی نیست، که به معرفی احتیاج داشته باشد. جنایات طالب یکی و دو تا نیست، که توضیح گردد. به گزارشی از "انجمن حقوق دانان افغان در اروپا"، که گوشه ای از جنایات جنگی و ضد بشری طالب را به نمایش می گذارد توجه کنید:

«بر روز های اخیر بالآخر تشدید جنگ اعلام نشده و دسایس پاکستان و سقوط حاکمیت دولتی در کندز صفحه خونین دیگری در تراژیدی خونبار افغانستان گشوده شد. فاجعه حقوق بشر که در کندز بوقوع پیوسته و دوام دارد شامل اشکال مختلف جنایات هولناکی است که مصیبت ملی را بوجود آورده است و یکبار دیگر چهره کثیف، ضد انسانی و ضد اسلامی شرارت پیشه گان بین المللی اعم از داعش و طالب را به جهانیان برملا ساخت که خشن ترین قاتلان انسان و انسانیت میباشند و آنها میخوانند که افغانستان را به عصر حجر سوق نمایند.

فهرست جنایات انجام یافته در کندز در کتگوری جنایات جنگی و ضد بشری ردیف بندی میگردد که شامل:

قتل و کشتار اهالی ملکی، قتل های سیاسی، قتل اسیران، تعرض بر ناموس و هتک حرمت مردم، چور و چپاول دارایی های عامه و تخریب اماکن دولتی و شخصی و... میشوند...

مجموع جنایات یاد شده بر طبق قوانین و موازین بین المللی در ردیف جنایات ضد بشری جنگی تعریف و مشخص میگردد. این جرایم در کنوانسیونهای چهارگانه ژینو (۱۲ اگست ۱۹۴۹) مسجل گردیده که بر طبق آن:

"جنایات جنگی شامل موارد نقض حقوق بشر دوستانه در منازعات و درگیری های جنگی میشوند و جنایات ضد

بشریت، اعمال قساوت بر ضد انسانها، موارد شکنجه، کشتار گروهی، کشتار های سیاسی و تعرض بر سلامت

جسمی و اخلاقی انسانان ... را احتوا مینماید.» - [نقل قول ویراستاری نشده است - پورتال]

همین یک گزارش، که تنها یک بخش آن نقل شد، چهره کثیف و ضد انسانی طالب را که نه به اسرای جنگی ترحم می کند، نه به زن و طفل و پیر و جوان و جور و ناجور و نظامی و غیر نظامی و هر کسی را که دم دستش آمد بیشترمانه بی حیثیت و بی آبرو می سازد و ددمنشانه به قتل می رساند، شفاخانه ها را مورد حمله قرار می دهد، ساختمان ها، حتا خانه های شخصی مردم را به آتش می کشد و تخریب می کند، دارائی های مردم و اموال دولتی را به یغما می برد، دست به شکنجه و آزار و اذیت می زند، به ناموس و شرف مردم تعرض می کند، قرآن و سائر کتب دینی را می سوزاند، در و دیوار و زمین و سقف مساجد را با خون مسلمانان آلوده می سازد و... به مثابه مشت نمونه خروار، نشان می دهد.

دوران امارت طالب که مأمورین امر به معروف و نهی از منکر طالبی با کیبل های فولادی بر روی دیوار های دریای کابل می نشستند و مردم را زیر نظر می گرفتند، که چه می خوردند و چه می نوشند، چه می پوشند، چگونه راه می روند، چگونه حرف می زنند، ریش و موی سر شان چقدر دراز یا کوتاه است، بلندی صدای کفش زن ها چقدر است، روی و موی شان تا کجا پوشیده است و آرایش سر و روی شان چگونه است و... دف و کف و سرود و خوشی و خنده را در عروسی ها ممنوع کردند، کست های ویدئو را از بین بردند، تلویزیون را به دار کشیدند، میدان های ورزشی را به کشتارگاه ها تبدیل نمودند، هر چه آثار تاریخی بود، یا خراب کردند و یا به پاکستان انتقال دادند، افغانستان را لانه تروریستان جهان ساختند، دروازه های مکاتب را بستند، دانشگاه ها را به مدرسه های دینی تبدیل نمودند، دختران، حتا زنان شوهر دار مردم را به زور به شوهر دادند، کشور را به پنجمین ایالت پاکستان تبدیل کردند و اداره آن را به دست پاکستانی ها سپردند و... دوران طالب، بی گمان به مراتب بدتر از دوران امارت "حبیب الله بچه سقاء" بود.

رهبر این باند جنایت پیشه و وطن فروش، ملا "محمد عمر" رفیق رفیق زور و همدم و همفکر "مسعود فارانی"، یعنی "هاشمیان" است*، که شخصاً برای اظهار ارادت و دست بوسی این آدم جنایتکار متحمل سفر شاق از امریکا به کابل و از کابل به قندهار شد، همان طور که در واپسین سالهای حاکمیت "اهل یحیی" و در آستانه به قدرت رساندن خلق - پرچم از غرب بر می خیزد و به افغانستان می رود، تا اگر ممکن افتد به جاه و مقام برسد، ولی چون کسی مطابق آنچه او می خواست تحویلش نگرفت، دست از پا دراز تر افغانستان را ترک می کند و دو باره به غرب می رود!

این است واقعیت فکری "مسعود فارانی"، کسی که باوجود آگاهی از همه تاریخ طالب و همه تاریخچه زندگی "هاشمیان" و رفقای همفکر و همکیش وی تن به دوستی آن ها داده است.

کسانی که برای امیران خودکامه و مستبد و فرمانروایان مطلق العنان فرسوده فکر کهنه اندیش کف می زنند و در تأیید آن ها از سر و مال و جان و ناموس خویش تیر هستند و سر در محراب آن ها نهاده اند؛ آنهم درجهانی که مردم بیشتر از این در قید و بند جاهلان رنگارنگ نیستند و می خواهند مطابق فکر و میل خود آزاد زندگی کنند و به پیش بنازند، اگر دقیق شویم باید کسانی باشند که راه گم نموده اند، نه کسانی که در ضدیت با این گونه انسان ها قرار دارند.

من نبرد دین با علم را شرم آور می خوانم، و "مسعود فارانی"، این مقاله را به عنوان سندی در "راه ماندگی" من به رخ من و دیگران می کشد! کدام یک از ما دو نفر در راه مانده ایم؟ من، که در پی ارزش های نو هستم و می خواهم

علم را مشعل راه تاریک زندگی انسان قرار بدهم و همگام با لحظه ها به سوی آینده و تغییر در همه عرصه های زندگی به پیش بروم، یا "مسعود فارانی"، که با اندیشه هائی که تا کنون سبب هیچ تحول مادی و معنوی در جهان نشده است؟ من، که در تلاشم برای پرسش های نو پاسخ های نو پیدا کنم، یا "مسعود فارانی" که با افکار "طالب و داعش و حقانی و ملا ایاز و هاشمیان" و رفقایش سد راه هر چه علم و عالم و متفکر و روشنفکر و روشنگر و پیشرو در کشور هست، می شود؟ من، که برای خردمند ساختن جامعه طرفدار در دستور قرار دادن کار های نظری و عملی تازه به تازه و بدون مرز هستم، یا "مسعود فارانی" که با اندیشه های منحط "هاشمیان" ها می خواهد هیچ نظر و عملی نو در جامعه تجربه نشود و کماکان سلطه تف فروشان دین فروش در جامعه بر قرار ماند؟ من، که می خواهم از همه آنانی که در عقب مانی این کشور دست داشته اند، بپرسیم که دلیل آنچه طی قرن ها بر ما گذشته است، چیست و چرا چنین خوار فقیر و بینوا هستیم، یا "مسعود فارانی" و رفقایش که می گویند: هر که چنین سؤال هائی را مطرح کند ملحد و کافر است؟ کدام یک در راه مانده است و قابل دلسوزی و ترحم می باشد؟!

دوستی قصه می کند: ملائی حین خطبه نماز جمعه در مسجدی در شهر چاریکار می گفت: «در قرآن از ۷۰۰۰ علم نام برده شده است. کافران از ۳۵۰۰ آن اطلاع دارند و استفاده می کنند. ناراحت نشوید، علمی را که کافران از قرآن آموخته و پرورش داده اند، از جمله خشره ترین علوم هستند. آنچه باقی مانده و هنوز کشف نشده، علوم اصلی و اساسی و مهم هستند، که قرار است ما مسلمان ها آن ها را کشف کنیم. و به زودی این کار را خواهیم کرد!»

یک انسان شیر حلال خورده، از میان آن همه انسان، از این ملائی که با چنان دقت از تعداد علمی که در قرآن ذکر شده خبر دارد نمی پرسد، که چگونه ممکن است از خدا علم خشره پدید آید؟؟ و این که، در کجای قرآن چنین چیزی گفته شده است و کدام علوم؟ و این ۳۵۰۰ علمی که باقی مانده، کدام علوم هستند؟ با کدام دانش و با کدام پیش زمینه علمی - فنی شما ۳۵۰۰ علم باقی مانده را کشف و عملی می کنید و چرا آن ۳۵۰۰ علمی را که قبلاً کافران کشف کردند، شما نخواستید یا نتوانستید کشف کنید - با آن که قرآن از شماسست و پیش و بیشتر از کافران در اختیار شما بوده است؟

که به راه مانده ست؟ من، که به این انسان اعتراض می کنم و سخن او را، مانند سخنان "هاشمیان" واهی و یاوه می خوانم، یا "مسعود فارانی" و رفقای مانند هاشمیانش که بر چشم چنین انسان هائی بوسه می زنند؟

انسانی که به تصور "مسعود فارانی" در راه مانده است، می گوید: پیامبر هم مثل هر انسان دیگری یک انسان است، جز این که برای وی وحی نازل می شد، همان گونه که در آیت ۶ سوره فصلت آمده است: «بگو من بشری چون شمایم جز این که به من وحی می شود که خدای شما خدائی یگانه است پس مستقیماً به سوی او بشتابید و از او آمرزش بخواهید و وای بر مشرکان.» ولی کسانی که با "مسعود فارانی" رابطه دارند و مانند وی فکر می کنند، بدون این که از دین خود خبر داشته باشند، از پیامبر خدا می سازند؛ و من را تکفیر می کنند!

کدام یک در راه مانده ایم. اگر نشانه های روندگی همین باشد، من این امتیاز و فزونی را به "مسعود فارانی" و همفکرانش تبریک می گویم و با آواز بلند، آنقدر بلند که گوش های باند جاهلان کر شود، فریاد می زنم که من را این سهم کهنه پرستی و این در جا ماندگی غنیمت و نعمت بزرگی است، بیشتر از این آرزوی داشتن چیزی را ندارم!!

۲- "مسعود فارانی"، این نادان بی همتا، در مورد "محمود فارانی" و شعر نو می گوید "سدید" چرا گفته است: «بعضی از هموطنان ما آقای محمود فارانی را بانی شعر نو در افغانستان می دانند. سؤال من از آقای مسعود فارانی این است، که آیا این خبر درست است یا نه؟ آیا آقای محمود فارانی این نوع شعر را خود ابداع نموده بودند، یا به

تقلید از دیگران به سرودن آن پرداختند؟ اگر موثق نیست، پس بفرمائید که این صنعت شعری در کجا پدید آمد و از چه راهی به افغانستان، به آقای محمود فارانی و به شما رسید؟» و بعد از نقل این هفت سؤال با پرخاشی که نشان از رنجش بیش از حد دارد، می گوید: «بعضی نی بلکه جناب صلاح الدین خان سلجوقی، محقق و شعر شناس، جناب واصف باختری شاعر و نویسنده، جناب پرتو نادری شاعر و نویسنده و جناب داکتر شمس الحق آریانفر شاعر و نویسنده به این مقوله معترف اند که محمود فارانی بانی شعر نو در افغانستان است. سدید از این سؤال خود واضح است که منظوری دارد...» - نقل های قول ویراستاری نشده است - پورتال

بلی، من منظوری دارم. و منظور من همین بود، که به "مسعود فارانی" این حقیقت روشن را برای چندمین بار بازگو کنم، که شعر سپید و نو از طریق ایران به افغانستان، به "محمود فارانی"، به "داوود فارانی"، به "فاروق فارانی"، به شما و دیگران رسیده است، اما شما از گفتن این واقعیت، چون امروز بنابر تعلقاتی که با دشمنان پر از تعصب زبان فارسی و ایرانیان دارید، با رندی گریز می کنید و قصه را می برید به دوران انقلاب صنعتی انگلستان و غرب...

وقتی من سؤال می کنم: «پس بفرمائید که این صنعت شعری در کجا پدید آمد و از چه راهی به افغانستان... رسید» منظور از عبارت "از کجا" اشاره ضمنی به اروپا بود؛ من می دانم، که این گونه شعر در اروپا رواج پیدا کرد و از آن جا به همه کشور های جهان، از جمله به ایران سرایت کرد یا سرایت داده شد. من ایرانیان را بانی اصلی و اولیه این نوع شعر نمی دانم! ایران نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر در جهان این نوع شعر را از اروپا کاپی کرده است؛ و "از چه راهی"، اشاره ای است به ایران؛ یعنی ما آن را از ایرانیان تقلید نموده ایم. این نظر من "مسعود فارانی" را سخت بر افروخته ساخت؛ آن قدر که با عصبانیت می نویسد:

«زیرا این کوتاه نظر [منظور سدید است] با این سؤالش میخواهد نیمایوشیج شاعر درجه بیستم جامعه ایران را که در سطح سدید هذیان گویی و هزلیات دارد بر اجماع شاعران جامعه ما و جامعه تاجیکستان بزور تبلیغات ترجیح بدهند...» - نقل قول ویراستاری نشده است - پورتال

مسأله، ترجیح دادن ایرانی به افغان نیست، بلکه اظهار یک واقعیت پیدا و آشکار است، که "مسعود فارانی" از روی خشک اندیشی آن را نمی خواهد بپذیرد و با آن که بر من خشم می گیرد، خود با نشر مصاحبه ویدئوی آقای داکتر "شمس الحق آریانفر" و "پرتو نادری"، همان چیزی را نادانسته اذعان و تأیید می کند، که من بیان داشته ام. جناب "آریانفر" در جواب پرسش متصدی برنامه "با بوی ماه" در برنامه ۶۳، در باب شعر نو و رابطه آن با "محمود فارانی" می گویند:

«فارانی شاعر است، اما هیچ چیزی تکرار سابق ندارد. قصیده نسروده. رباعی سرائی نکرده. هر چیزی که گفته نو است. چارپاره می گوید؛ گونه ای از بیان نو در همان عصر است، که می رود به طرفی، گذار است به طرف شعر سپید و شعر نیمایی. و بعد از آن غزلی اگر می گوید، غزلی نو است؛ بیان، نگاه نو، بیان کلاسیک و شعر نیمایی.»
«نقل قول ویراستاری نشده است - پورتال»

آقای پرتو نادری هم در همین برنامه، محمود فارانی را، همان گون که من گفته ام، از جمله نخستین نیمایی سرایان به حساب می آورند.

کسانی که این ویدئو را در پورتال "افغان جرمن آنلاین" تماشا نموده اند، حتماً شنیده اند، که این دو شخصیت مطرح افغانی در عرصه شعر و ادب و فرهنگ و نویسندگی چگونه "محمود فارانی" را پیروی سبک شعری "نیمایوشیج"، به گفته "مسعود فارانی" شاعر درجه بیستم ایران، می خوانند.

جای بسیار تعجب است، که "مسعود فارانی" با کدام عقل و منطق، وقتی گفته من را قابل قبول نمی داند و آن را با تیزی و تندی رد می کند و "نیمایوشیچ" را شاعر درجه بیستم ایران می خواند و من را هم مثل او در جمله هذیان گویان حساب می کند، چنین سند معتبری را که برملا کننده موضع و نظریات بی پایه و نادرست وی در باب آن چه من راجع به "محمود فارانی" و ورود شعر نو به افغانستان گفته ام، در پورتال "افغان جرمن آنلاین" به نشر می رساند؟ بر من خشم می گیرد، ولی بر این دو شاعر و نویسندگان، که همان چیزی را می گویند، که من گفته ام، نه تنها خشم نمی گیرد، که گفتار آن ها را به گوش مردم می رساند، تا فرهنگی بودن "فارانی" ها را به رخ مردم بکشد، درحالی که بحث من بر سر نوع شعری بود، که "محمود فارانی" می سرود و راه ورود آن به افغانستان، نه فرهنگی بودن و فرهنگی نبودن فرزندان "سیدجان آغا"!! از این هم تعجب برانگیز تر سکوتی است، که حلقه های خاصی در "افغان جرمن آنلاین" در این زمینه اختیار کرده اند، به خصوص آقای "قیس کبیر" که در هیأت وکیل مدافع "مسعود فارانی" ظاهر شدند، بدون این که از دنیا خبر باشند، چنان از کنار این ماجرا با خاموشی رد می شوند، که گوئی هیچ چیزی اتفاق رخ نداده است! به این می گویند پله بینی و احترام به روابط در برابر ضوابط!!! خلاصه مجبوراً باید گفت، که "مسعود فارانی" از عقل بیگانه شده است! چه خوب گفته اند: "کسی را که خدا می زند، سر تخته گ ... می رود!"

می گوید: چرا کلمه "بعضی" را به کار برده ای؟ مگر این چهار نفر را که به عنوان شاهد برای فرهنگی بودن فارانی ها آورده ای به نسبت همه جامعه نمی توانیم یک گروه یا "بعضی" از انسان ها بخوانیم؟ "مسعود فارانی" فراموش نموده است، که افغانستان کم از کم سی میلیون جمعیت دارد، که اکثریت کامل آن نه "محمود فارانی" را می شناسند، نه "مسعود" و برادران دیگرش و "آغا صاحب" را و اصلاً نمی دانند، که شعر "نیمائی" چیست و "نیمایوشیچ" کیست و ...

علاوه بر این چون "مسعود فارانی" "نیمایوشیچ" را شاعر درجه بیستم می خواند و آقایان "پرتو نادری" و "آرانفر"، "محمود فارانی" را رهرو راه "نیمایوشیچ" می خوانند، پس قاعدتاً "محمود فارانی" باید شاگرد یک شاعر درجه بیستم ایران باشد و "داوود" و "فاروق" و خودش به ترتیب شاگردان بیست دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم، اگر دیگر شاعران ایرانی و افغانی از ایشان بهتر نبوده باشند؟!

سوال دیگر من این است، که چرا "محمود فارانی" سبک یک شاعر درجه بیستم ایران را انتخاب و از وی پیروی کرد؟ اگر از ایرانیان پیروی می کرد، چرا از یک شاعر درجه یک ایران پیروی نکرد؟ به دو دلیل: یک) "محمود" استعداد تعقیب راه شعرای درجه یک و دو ... ایران را نداشت؛ و دو) کسی دیگر که بهتر از "نیمایوشیچ" بوده باشد، نه در ایران، نه در تاجیکستان و نه در افغانستان، وجود نداشت!

"مسعود فارانی" درست گفته است. من طبع و استعداد شعر گفتن را ندارم. چنین چیزی را "محمود فارانی" و "داوود فارانی" در سال ۱۳۴۷، آن زمان که هر دو عضویت گروه پرچم را دارا بودند، به من گفته بودند.

ادامه دارد

۲۰۱۷/۰۵/۰۱

* برای نقل و احوال تاریخی اجازه داریم وقایع گذشته را به زمان حال بیان کنیم.